



۲۰۱۸/۰۲/۲۰

سیدهاشم سدید

نامه هفتم از سلسله نامه ها

حسیب الله عزیز

۱- نمی دانم شما را که و کدام قدر قدرت زمینی مجبور ساخته است که نوشته های دوران دیرینه سنگی مرا که اصلاً چیزی برای گفتن ندارند و به هیچ وجه قابل خواندن و منطقی و علمی نیستند، بخوانند؟ مگر شما عزیز تا هنوز نیاموخته اید که وقت طلاست. چرا به جای این که وقت گران بهای تان را برای خواندن مقالات با ارزش و علمی در سایت ها و مجلات عملی صرف کنید، به نوشته های مبتذل، بی معنی و فاقد جذابیت من ضایع می سازید؟

به فکر من کسی که یک بار به تکراری بودن یا به بی ارج بودن نوشته های یک نویسنده پی می برد، اگر واقعاً عقل داشته و به ارزش وقت پی برده باشد، دور نوشته های آن نویسنده باوسرا را خط می کشد و اصلاً آن را باز نمی کند. سر در آوردن از کار های عجیب شما "ادریس" عصر برای من کمی مشکل است!!

۲- انسان هائی که ساحة دید شان محدود باشد، نمی توانند فضاء های وسیع تر را ببینند و مطالب بیشتر از یک مطلب را در یک اشاره یا یک استعاره فهم نمایند.

وقتی من از کسی که کرزی و نظام را فاسد می خواند و کشور را اشغال شده می داند و باوجود آن سر را پائین انداخته برای گرفتن کار یا کرسی به دارالحکومه کابل می رود، هدف تنها و تنها بیان یک نوع "فرهنگ عدم صداقت و دورویی" در میان ما است. از این گذشته، از کدام یک زودتر باید نام بگیریم؟

به نظر من مهم تر از گرفتن نام اشخاص، دریافت و درک این اصل و این حقیقت است که - عوام ساده و صادق و خوش باور و شریف و تعدادی از خواص پاک نفس و ملی را از این قضاوت مستثناء می کنم - در گفتار و کردار ما مردم کمتر صداقت وجود دارد نه چیز دیگری، چیزی که فقدان آن در یک کشور به غایت مهلک و تباہ کننده است.

شنیده ام که آقای سیستانی مدالی را که کرزی برایش فرستاده بود، مسترد کرد. از کسی که عمل درست و شریفانه انجام می دهد، باکی نیست اگر اسمش را یاد کنیم. ولی این کار را در هر فرصت و با هر انسانی نباید بکنیم!

۳- مثلی که شما عزیز هنوز هم - بعد از بحث های فشرده و گویا - به مفهوم بحث های کلامی پی نبرده اید. در نامه ششم من اصلاً چنین بحثی وجود ندارد!! شما عاشق گفتار خود هستید، عزیزم!

۴- به من نوشته می کنید که من "مرزا قلمی" می کنم و "کنره" می گویم. این که که عادت به عمل سخیف کنره گوئی دارد از نوشته های من و شما هویدا است.

و اما امان اشک ریز، مشهور به مرزا قلم، مردی بود با معرفت و تحصیل کرده از یک خانواده متوسط که رسم گنت و گو و نزاکت های زندگی را در درون یک جامعه انسانی خوب می دانست. شغل شریف معلمی داشت. پارچه های تمثیلی که می ساخت نشان از حساس و خلاق بودن وی داشت. همه پرفایده و مملو از نظریات نیک و سازنده. آدمی بود متواضع و صمیمی. برای من جای افتخار خواهد بود، اگر ایشان در خیلی از مسائل سرمشق من باشند.

۵- من هیچ وقت ادعا نکرده ام و ادعا نخواهم کرد که در "فن بیان" چیره یا استادم. نه چنین خودخواهی در من وجود دارد و نه آن را برای یک انسان خوب یا کسی که فاقد این هنر است ضروری و شائسته می دانم. بدترین کار همین است که انسانی - مستقیم یا غیرمستقیم - از خود تعریف کند یا خود را در زمره انسان های چیز فهم به حساب آورد، به خصوص انسانی که چیزی در چننه قسمت بالای وجودش موجود نباشد.

ولی آن طور هم نیست که شما عزیزمی پندارید. برای درک بهتر متون لازم است که خوانندگان متن ها کمی تمرین "متن خوانی" هم داشته باشند. نکته دوم که سبب عدم درک راستین خواننده از یک متن می شود این است که خواننده نسبت به نویسنده به گونه ای احساسی منفی یا بد داشته باشد. چنین خوانندگان با شگفتی در تمام متن یک نکته مثبت نمی یابند و غیر از عیب چیزی دیگری را نمی بینند، حال آن که امکان ندارد یک نوشته از سر تا پا عیب داشته باشد.

گفته اند "عیش چو گفتمی هنرش نیز گو." به نوشته های من در باب سعدی توجه کنید. من زبان و ادبیات و خدمتی که سعدی در این عرصه نموده را از شخصیت عملی و اخلاقی وی جدا نموده ام. هم هنرش را گفته ام و هم عیش را!!! این چنین عادت یا اخلاق، عادت یا اخلاق کسانی است که "نقد" می کنند نه "انتقاد" یا خرده گیری! شما عزیز حتی از اصول نقد که سنجش میزان اعتبار یک اثر با ارزیابی کامل و دقیق نکات مثبت و منفی آن اثر است، همچنان از روش شناسی نقد، نیز بی اطلاع هستید! نمی دانم حقیقت "علم" از نظر شما عزیز چیست؟؟

نکته دیگر این است که پیش داوری هائی که - مثبت یا منفی - سبب درک ناقص از یک نوشته می شود، باید در وقت خواندن یک متن وجود نداشته باشد. ما نباید خود را اسیر دیو زشت درون خود کنیم. مطلب سوم مرض انگشت گذاشتن حق و ناحق روی یک اثر است. مطلب چهارم عادت به بحث های فیس بوکی است، یعنی بحث برای بحث و گفتن همان چیزی که در کله ما وجود دارد و نه ارزیابی یک نظر یا رسیدن به کنه یک مطلب یا شفاف ساختن یک موضوع.

نوشته و زبان شما عزیز متأسفانه تحلیلی "analytic" نیستند، حال آن که امروز ما به تحلیل و شگافتن مسائل و افکار حتی از طریق پرداختن به یک یک کلمات و مفاهیم نیاز داریم. چرا که تنها از همین راه است که ما هم مانند دیگران به حقیقت اندیشه ها و حقیقت اشیاء پی می بریم و از سیطره خرافات نجات می یابیم و در مسیر درست برای خود سازی و شناخت نهائی قرار می گیریم!!

۶- من از شما خواسته بودم که صفت "مدبر" بودن خدا را در روشنی معانی آن از نظر ادیان و در روشنی وقایع بی شمار و دردانگیزی که در کشور ما در اثر مداخلات شرم آور پاکستان و ایران و عربستان سعودی و... رخ می دهد و رنج های پی پایان مردم ما بیان یا تحلیل کنید.

این سؤال را - یا هیچ یک از سؤال هائی را که من در طول سالیان دراز در رابطه با اندیشه های دینی یا ادیان مطرح نموده ام - من از خدا نکرده ام، چون می دانم که برخی تصورات در مورد خدا ساخته ذهن انسان های مانند شما است.

انصاف نیست که کسی را که چیزی نگفته و کاری نکرده مورد پرسش قرار بدهیم، ولی کسانی که تصورات سؤال برانگیز را در میان مردم رواج داده یا رواج می دهند یا مدافعان شان، در هر حالتی مجبور هستند پیرامون این گونه تصورات شان، وقتی مردم سؤال می کنند، جواب بدهند.

کسی که در شناخت خدایش اظهار عجز می کند و خود را "مسکین" می خواند، با چه منطقی با این حدت و شدت به پرستش این خدا می پردازد و با چه منطقی از دیگران توقع دارد که چنین خدائی را بپرستند؟ آیا روش های علمی که شما عزیز از آن صحبت می کند، همین گونه هستند!؟

۸- در باب علمی نبودن نوشته های من، من در نامه پنجم خویش یک سلسله سؤال ها را به شما عزیز راجع کردم، اما شما اصلاً به آن سؤال ها تماس نگرفتید.

من به شیوه بحث شما عزیز، شیوه بحثی غیر اصولی، غیر اکادمیک و روش کژ بحثان نام می نهم. بحث های سازنده و روشنگرانه و معقول و منطقی ایجاب می کنند که طرف بحث - هر کسی که یکی از اطراف بحث را تشکیل می دهد - به کوچک ترین مطالب بحث - حتی تک تک کلمات و مفاهیم - توجه و از این راه قناعت خاطر پرسنده، خواننده، طرف مقابل و مردم را فراهم کنید.

اگر این شیوه را قبول ندارید و لازم نمی دانید مطابق اصول معین نقد بحث کنید، بحث و سؤال و تبصره نکنید، چرا که خواهان پاسخ به پرسش های خود بودن و به پرسش های دیگران بی اعتنائی کردن صرف نظر از این که گفت و گو را به افسانه سر مگسک تبدیل می سازد و باعث ملالت خواننده ها می گردد، سبب می شود که دیگران به درستی نیت چنین بحث کننده ها شک نیز کنند.

۹- اگر شما عزیز و هم اندیشان تان ما را مجبور نسازید جهان را از عینک شما ببینیم، چنانچه در طول قرن ها به زور گردن زدن ها تعدادی از مردم را مجبور ساخته اید، ما نه قدرت آن را داریم و نه هرگز به این کار دست خواهیم زد. کمی به تاریخ مراجعه کنید و ببینید که که ها می خواستند و می خواهند نظریات شان را بر دیگران تحمیل کنند - همه قلدان و گردن کشان بی منطق و خود خواه و خودبین - یا به نام دین و یا به نام ایدئولوژی. ما به آزادی باور داریم، ولی حیرانیم که شما ها چرا به آیت "لا اکرا فی دین..."، با آن که آن را کلام خدا می دانید، باور ندارید؟

۱۰- در آینده من تنها وقتی به یادداشت های شما که به من نوشته می شوند پاسخ خواهم گفت که به پرسش های من، چه در نامه های قبلی و چه در این نامه، پاسخ بدهید. در غیر آن من لازم نمی دانم به نوشته های شما بیهوده پاسخ بگویم و وقت خود را تلف کنم.

بی حوصله شدن من از ته کشیدن فهم و استدلال من نیست - طوری که شما یا یکی - دو هوادار شما نوشته می کنند. نوشته های شما عزیز، بعضاً حوصله انسان را سر می برد و بهترین کار برای نجات از عوارض ناگوار ناشی از بحث های بی حاصل و خسته کننده شما و رهائی از این مخصصه همان است که انسان عاقلانه پا پس بکشد و هوشیارانه سکوت کند!! حال شما از هر سر شیپور که می دمید، بدمید و هر سخن و کلامی را که در مورد من و نوشته هایم به کار می برید، به کار ببرید!!

شاد و سلامت باشید